

غم نان- غم آزادی

قدیم، زن همسایه مان کارگاه قالی بافی داشت و ما ساعت ها پشت دارهای قالی اش گره می بافتیم. آن هایی که قالی بافته اند، می دانند یک صدتایی به یک تومن بافتن، چه مصیبتی است و آن ها که سررشته ای ندارند فقط بدانند که ما با آن جثه ی ریز کودکی، حداکثر روزی چهل صدتایی کامل می کردیم، آن هم در طول دوازده ساعت و در یک زیرزمین نمود!

یکی از آن روزها برای من خاطره ای ماندگار شد. روزی که در آن خانه دعوی جالبی اتفاق افتاد و مرد همسایه، زن اش را زیر مشتم و لگد گرفت که چرا از خرج خانه می دزدد، سر سفره سهم بهتر و بیش تر غذا را برای خودش و بچه هایش می کشد و برای شوهرش چیزی نگه نمی دارد!

زن همسایه جیغ می کشید و کمک می خواست، شوهرش هم بی توجه به التماس های زن و انکارهایش ضربه ها را محکم تر می زد، تعدادی از ما خواستند دخالت کنند که یکی از مسن ترین کارگران کارگاه، اجازه نداد و با خنده گفت:

« با دعوا و بی دعوا، این گوشتی که از دهان ما گرفته اند، توی شکم خودشان می رود. چه زنه بخوره چه شوهره فرقی به حال ما ندارد.»

حال، دعوی زن همسایه و شوهرش بر سر گوشت، شده نسبت نزدیکی طبقه ی ما به نتیجه ی انتخاباتی که همانند سایر نمایش های مشابه اش، تأثیری در زندگی مرارت بارمان نداشته و نخواهد داشت. چه تفاوتی برای ما فعالین جنبش کارگری و طبقه یی که سرنوشت اش، دغدغه خاطرمان است می کند که احمدی نژاد متحجر بر مسند ریاست جمهوری بنشیند یا معین علمدار پرچم جبهه دموکراسی خواهی؟ ذره ای از این گوشت، نصیب ما نمی شود!

در جریان اکثر این انتخابات ها، کاندیداها را که با یکدیگر مقایسه کنید، و رای اختلافات سیاسی معمول جوامع توسعه نیافته جهان سرمایه داری که برای نمونه یکی را طرفدار سرسخت چادر سیاه و روبنده و ریش می کند و دیگری را مدافع لاک ناخن و شلوار پاچه فلان! همه را در موضع اقتصاد یک دست می بینیم: مدافع سرسخت استثمار!

حتی شکلک های ساده زیستی و توده ای نیز به سادگی آن روی سکه ی خود را برملا می سازند، دقت کنید که چگونه امثال احمدی نژاد که از قضا تلاش دارند خود را به هر نحو ممکن در قالب حامی مستضعفین جا بزنند، دست به عصا بر سیاست خصوصی سازی خرده می گیرند و شعارهای غیر شفاف را برای برقراری عدالت کذایی اشان عَلم می کنند.

نکته ی تاسفبار در این است که اکثریت طبقه ی ما از قدرت تجزیه و تحلیل صحیح پشت پرده ی وقایع سیاسی و اقتصادی کشور برخوردار نیستند و بارها به سادگی فریب این دست نمایش های ادواری را می خورند. این ضعف انکارناپذیر طبقات فرودست جوامع است که بی شک خود در آن، بی تقصیرند.

چرا که از یک سو غم نان این اکثریت را آن چنان در خود مچاله و فلج می‌سازد که دیگر مجالی برای تفکر در سیاستشان باقی نمی‌ماند و از سوی دیگر روشنفکران این طبقه با آن که از قدرت تحلیل سوسیالیستی وقایع برخوردارند، در اثر اختناق و سرکوب شدید رژیم، با بخش بسیار بزرگی از طبقه بی‌ارتباطند.

ما بارها گفتیم و نوشتیم که چنین انتخاباتی را به دلیل ماهیت غیر دموکراتیک آن برای طبقات تحت ستم اجتماع، تحریم می‌کنیم. زیرا تعهد آرمانی ما تنها زمانی اجازه حضور در چنین صحنه‌هایی را می‌دهد که طبقه‌ی ما قادر باشد کاندیدای مدافع منافع خود را بدون فشار حکومت انتخاب کند و جهت پیگیری مطالبات بر حق خویش، در دولت بورژوایی شرکت دهد. اما آیا صدای ما از میان دنیای مجازی اینترنت به آن‌هایی که مخاطب اصلی ما بودند، رسید؟

جواب این سوال در واقعیت زندگی طبقه‌ی ما نهفته است. در فقر و فلاکت آن‌ها و محرومیتشان نسبت به امکانات دنیای مدرن امروز. در کپرنشین‌های سیستان و بلوچستان، در دخمه‌های قالی بافی، در نواحی حاشیه‌ای، در خیابان‌های پست و بی‌غوله مانند شهرهای به‌اصلاح بزرگ که هزاران نفر درهم می‌لوند و جز رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی و خبرگزاری‌های امپریالیستی فاقد منبع اطلاعی مناسب هستند.

نمی‌دانم از آن بیست میلیون نفری که در انتخابات شرکت نکردند و نیز از آن تعداد که شرکت کردند چه میزان متعلق به طبقات فرودست اجتماع بودند، اما نتیجه این انتخابات و اقبال بسیاری به برنامه‌ها، وعده‌ها و حتی شکل

ظاهری برخی از کاندیداها، بر هر دیده ی بی غرضی اثبات کرد که غم نان از غم آزادی پررنگ تر است!

شب قبل از انتخابات از اهالی روستای محرومی شنیدم که قصد دارند به احمدی نژاد رأی بدهند. دلیلشان هم این موضوع بود که چهره و ادعاهای وی نشان می دهد که بر خلاف دیگر کاندیداها، هم چون خود آن ها با فقر و مصایب ناشی از آن آشنا است و وضعیت اقتصادیشان را بهبود می بخشد. بماند که اهالی این روستای مخروبه فریب این چنین ژست هایی را خورده اند، نکته مهم در مطالبات و خواسته های معیشتی آن هاست که متأسفانه برای کسب اش به علت سطح آگاهی ناچیزشان، به بیراهه می روند. این مردم، همان گونه که صدای ما را نمی شنوند به سینه چاکان غم آزادی نیز بهایی نمی دهند. به جبهه ی سیری که بی خبر از گرسنگیشان، کسب حقوق بشر و دموکراسی را بر پلاکاردهای انتخاباتی خود می نویسد!

روز جمعه شخص معین و البته به طور صحیح تر، تفکری خرده بورژوای ورای آن، برای چندمین بار پیاپی در سال های اخیر مفتضح انتخابات گشت و بلافاصله پس از اعلام نتایج، این عالیجنابان که خود بزرگ ترین خانان به جنبش های توده ای شکل گرفته بر ضد رژیم جمهوری اسلامی هستند، در کمال وقاحت بی آن که موازین اخلاقی که مدعی آنند را به یاد داشته باشند، به حال هیستریک شروع به فحاشی رو به توده هایی کرده اند که روزگاری به زعمشان ملت آگاه و متمدنی بودند!

چه وقاحتی می خواهد، خرده بورژوایی سیر، توده های گرسنه را به خاطر اقبال به ۵۰ هزار تومان کروی بی به باد شماتت بگیرد و بی توجه به حقوق انسانی افراد که نخستینشان ادامه ی بقایی در شأن انسانیت است، آن ها را

فاقد شعور بنامد. به نظرم ساده ترین شیوه برای کوبیدن مغز آکنده از مالیخولیای وی و امثال این بیماران آزادی، آن است که به حدی گرسنگی بکشد که بلعیدن کثافات برایش آرزو شود! آن گاه متوجه خواهد شد که همین ۵۰ هزار تومان در زندگی کسی که به نان شب اش محتاج است چه تأثیری دارد.

همان گونه که شخص خامنه ای و اصحابش چه راست و چه چپ، با دروغپردازی تلاش دارند آرایی را که تحت فشار و البته درصد بالای تقلب از صندوق ها بیرون کشیده اند را به حساب مشروعیت این رژیم بگذارند، دموکراسی خواهان عزیز ما نیز، سعی دارند دلایل شکست بزرگ خود را بر گردن تحریم کنندگان انتخابات بیندازند.

جالب تر رفتار حربا گونه اشان است که ناسزاهایشان تمام نشده، به یکباره به خاطر آورده اند که هنوز داشته هایی برای از دست دادن، دارند! بنابر این فحاشی را به طور موقت تعطیل کرده اند و همان کسانی که هشت سال قبل، با آن شدت و حدت شخص رفسنجانی و سیاست ها و عملکردهای وی را تکفیر می کردند، برای پیروزی وی در دور دوم بسیج شده اند!

با این گونه استدلال های فریبانه که در صورت انتخاب احمدی نژاد دنیا وارونه می شود و ایران درگیر جنگ با آمریکا می گردد، روشنفکران قلع و قمع می شوند، دستاوردهای دموکراسی خواهان بر باد می رود و هزار و یک خرت و پرتی که درست مشخص نیست بر چه اساسی پیش بینی شده اند.

اگر به گفته ی خود آنان، ریاست جمهوری در نظام ولایت فقیه یک مقام تشریفاتی و بی اختیار است، پس چگونه احمدی نژاد قادر است، ایران را به یکباره به افغانستان دوره ی طالبان بدل کند؟ و یا اساساً چرا تا کنون تفکر

حامی این شخص که اتفاقاً در حال حاضر قدرت را در اختیار دارد و مجلس قانونگذار، شورای نگهبان، سپاه و شخص آیت الله رهبر از نیروهای آن می باشد، دست به چنین مصایبی نزده است؟

بهتر است، خرده بورژواهای روشنفکر برای ما روشن کنند در پشت دامن زدن به جو وحشت عمومی از شخص احمدی نژاد، چه برآوردهایی از منافع اش نهفته است؟ به ویژه آن که اقدامات اخیرش به بالا رفتن آرای جمهوری اسلامی در دور دوم منجر خواهد گشت و بهتر است بگوییم خیانت را در حق توده های تحت ستم اجتماع به حد کمال می رساند.

برای ما شخص رفسنجانی، احمدی نژاد، خامنه ای و همه ی سیاستمداران این رژیم، درست شبیه هر نیم از تپاله ای هستند که چرخ یک گاری از آن گذشته باشد، بنابر این موضعمان در برابر چنین انتخابات غیر دموکراتیکی تحریم است و تلاش برای بسیج کردن نیروهای خود جهت پایان بخشیدن دائمی به هر نظام استثماری.

به حال ما تفاوتی نمی کند، گوشت را زن همسایه بخورد یا شوهرش! بازپس گرفتن آن ملکه ی ذهن ماست!

رُزَا جوان

۸۴/۳/۳۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری